

16 آذر 1332 به روایت شهید مصطفی چمران



***مرحوم مصطفی چمران مین نوشته زیر را در سال 1341 بقم آورده است:**

از آن روز یعنی 16 آذر 1332، نه سال می‌گذرد ولی وقایع آن روز چنان در نظرم مجسم است که گویی همه را به چشم می‌بینم؛ صدای رگبار مسلسل در گوشم طنین می‌اندازد، سکوت موحش بعد از رگبار بدنم را می‌لرزاند، آه بلند و ناله‌ی جانگداز مجروحان را در میان این سکوت دردناک می‌شنوم، دانشکده‌ی فنی خون‌آلود را در آن روز و روزهای بعد به رای العین می‌بینم.

آن روز ساکت‌ترین روزها بود و چون شواهد و آثار احتمال وقوع حادثه‌ای را نشان می‌داد، دانشجویان بی‌اندازه آرام و هوشیار بودند که به هیچ‌جه بهانه‌ای به دست کودتاچیان حادثه ساز ندهند. پس چرا و چگونه دانشگاه گلوله باران شد؟ و چطور سه نفر از بهترین دوستان ما، بزرگ‌نیا، قنچی و رضوی به شهادت رسیدند؟

اعمال خانانانه دولت کودتا هرروز بر بغض و کینه مردم می‌افزود و بر آتش خشم و غضب آنان دامن می‌زد. از روز 14 آذر تظاهراتی که در گوشه به وقوع می‌پیوست وسعت گرفت و در بازار و دانشگاه عده‌ای دستگیر شدند. روز 15 آذر مجدداً تظاهرات بی‌سابقه‌ای در دانشگاه و بازار صورت گرفت. در دانشکده‌های پزشکی، حقوق و علوم، دندانپزشکی، تظاهرات موضعی بود و جلوی هر دانشکده مسدوداً انجام می‌گرفت و سرانجام با یورش سربازان خاتمه می‌یافت و عده‌ای دستگیر شدند. در بازار نیز همزمان با تظاهرات دانشجویان، مردم دست به اعتصاب زده شروع به تظاهرات کردند و عده‌ای به وسیله مامورین نظامی گرفتار شدند.

ضمناً در تاریخ 24 آبان اعلام شده بود که نیکسون معاون رییس جمهور آمریکا از طرف آیزنهاور به ایران می‌آید. نیکسون به ایران می‌آمد تا نتایج «پیروزی سیاسی امیدبخشی که در ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است» (نقل از نطق آیزنهاور در کنگره آمریکا بعد از کودتای 28 مرداد) را ببیند.

دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که هنگام ورود نیکسون، ضمن دموستراسیون عظیمی، نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا و طرفداري خود را از دکتر مصدق نشان دهند. تظاهرات علیه افتتاح مجدد سفارت و اظهار تنفر به دادگاه «حکیم فرموده» همه جا به چشم می‌خورد و وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون حتمی می‌نمود.

ولی این تظاهرات برای دولتیان خیلی گران تمام می‌شد زیرا تار و پود وجود آنها بستگی به کمک سرشار آمریکا داشت. این بود که دستگاه برای خفه کردن مردم و جلوگیری از تظاهرات از ارتکاب هیچ جنایتی ابا نداشت. روز 15 آذر یکی از دربانان دانشگاه شنیده بود که تلفنی به یکی از افسران گارد دانشگاه دستور می‌رسد که «باید دانشجویی را شقه کرد و جلوی در بزرگ دانشگاه آویخت که عبرت همه شود و هنگام ورود نیکسون صداها خفه گردد و جنبد‌های نجنبند...».

دولت بغض و کینه شدیدی به دانشگاه داشت. زیرا دانشجویان پرچمدار مبارزات ملی بودند و با فعالیت مداوم و موثر خود هیات حاکمه را به خطر و سقوط تهدید می‌کردند. دولت با خراب کردن سقف بازار و غارت اموال رهبران آن، بازاریان را کم و بیش مجبور به سکوت کرد ولی دانشگاه همچنان خاری در چشم دستگاه می‌خلید و دست از مبارزه برنمی‌داشت و دستگاه همچون درنده خونخواری به کمین نشسته دندان تیز کرده بود که از دانشجویان مبارز دانشگاه انتقام بگیرد. انتقامی که عبرت همگان شود.

این بود که به خاطر انتقام از دانشجویان و به بهانه تظاهرات علیه تجدید رابطه با انگلستان و برای جلوگیری از تظاهرات در مقابل نیکسون جنایت بزرگ هیات حاکمه ایران در صبح روز دوشنبه شانزده آذر ماه 1332 در صحن مقدس دانشگاه به وقوع پیوست. صبح شانزدهم آذر هنگام ورود به دانشگاه، دانشجویان متوجه تجهیزات فوق العاده سربازان و اوضاع غیر عادی اطراف دانشگاه شده وقوع حادثه‌ای را پیش بینی می‌کردند. نقشه پلیس هیات حاکمه بر همه واضح بود و دانشجویان حتی الامکان سعی می‌کردند که به هیچ وجه بهانه‌ای به دست بهانه جویان ندهند. از این رو دانشجویان با کمال خونسردی و احتیاط به کلاس‌ها رفتند و سربازان به راهنمایی عده‌ای کارآگاه به راه افتادند.

حدود ساعت 10 صبح موقعی که دانشجویان در کلاس‌ها بودند، چندین نفر از سربازان دسته «جانباز» به معیت زیادی سرباز معمولی رهسپار دانشکده فنی شدند. ما در کلاس دوم دانشکده فنی که در حدود 160 دانشجو داشت، مشغول درس بودیم. آقای مهندس شمس استاد نقشه‌برداری تدریس می‌کرد. صدای چکمه سربازان از راهرو پشت در به گوش می‌رسید. اضطراب و ناراحتی بر همه مستولی شده بود و کسی به درس توجه نمی‌کرد. در این هنگام پیشخدمت دانشکده مخفیانه وارد کلاس شده به دانشجویان گفت: «بسیار مواظب باشید. چون سربازان می‌خواهند به کلاس حمله کنند اگر اعلامیه یا روزنامه‌ای دارید از خود دور کنید (آن روز «راه مصدق» و اعلامیه‌های نهضت مقاومت ملی به وفور در دانشگاه پخش می‌شد). مهندس خلیلی به شدت عصبانی است و تلاش می‌کند از ورود سربازان به کلاس جلوگیری کند ولی معلوم نیست که قادر به این کار باشد» او مهندس خلیلی و دکتر عابدی رییس و معاون دانشکده فنی با تمام قوا می‌کوشیدند از ورود سربازان به کلاس جلوگیری کنند. ولی سربازان نه تنها به حرف آنها اهمیتی ندادند بلکه آنها را تهدید به مرگ کردند. تا بالاخره در کلاس به شدت به هم خورد و پنج سرباز «جانباز» با مسلسل سبک وارد کلاس شدند.

*آغاز درگیری‌ها

عده‌ای از سربازان، دانشکده فنی را به کلی محاصره کرده بودند تا کسی از میدان نگریزد. اکثر دانشجویان به ناچار پا به فرار گذاردند تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این میان بغض یکی از دانشجویان ترکید. او که مرگ را به چشم می‌دید و خود را کشته می‌دانست دیگر نتوانست این همه فشار درونی را تحمل کند و آتش از سینه پرسوز و گدازش به شکل شعارهای کوتاه بیرون ریخت: «دست نظامیان از دانشگاه کوتاه». هنوز صدای او خاموش نشده بود که رگبار گلوله باریدن گرفت و چون دانشجویان فرصت فرار نداشتند، به کلی غافلگیر شدند و در همان لحظه اول عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند. لحظات موحشی بود. دانشجویان یکی پس از دیگری به زمین می‌افتادند به خصوص که بین محوطه مرکزی دانشکده فنی و قسمت‌های جنوبی سه پله وجود داشت و هنگام عقب نشینی عده زیادی از دانشجویان روی این پله‌ها افتاده نتوانستند خود را نجات دهند.

اجساد خون‌آلود شهیدان و آن همه ناله‌های پرشورشان نه تنها در دل سنگ این جلادان اثری نکرد بلکه با مسرت و پیروزی به دستگیری باقیمانده دانشجویان پرداختند. هر که را یافتند گرفتند و آنگاه آنها را با قنداق تفنگ زدند با دست‌های بالا به صف و روانه زندان کردند و خبر پیروزی خود را برای یزید زمان بردند تا انعام و پاداش خود را دریافت دارند. در این واقعه مستخدمان و کارگران دانشکده فنی بی‌اندازه به دانشجویان کمک کردند.

بدین ترتیب سه نفر از دوستان ما بزرگ‌نیا، قندچی و شریعت رضوی شهید و بیست و هفت نفر دستگیر و عده زیادی مجروح شدند. هنگام تیراندازی بعضی از رادیاتورهای شوفاژ در اثر گلوله سوراخ شد و آب گرم با خون شهدا و مجروحین در آمیخت و سراسر محوطه مرکزی دانشکده فنی را پوشاند، طوری که حتی پس از ماه‌ها از در و دیوار

دانشکده فني بوي خون مي آمد. مامورين انتظامي پس از اين عمل جنایتکارانه و ناجوانمردانه از انعکاس خشم و غضب مردم به هراس افتاده براي پوشاندن آثار جرم خود خون‌ها را پاک کردند ولي ماه‌ها اثر خون در گوشه و کنار دیده مي‌شد و سال‌ها جاي گلوله‌ها بر در و ديوار دانشکده فني نمايان بود و تا زمين مي‌گردد و تاريخ وجود دارد، ننگ و رسوايي بر کودتاچيان خواهد بود.

جريان اين فاجعه دردناك به سرعت منتشر شد و خشم و كينه آزاديخواهان را برافروخت. دانشگاه تهران به پيروي از دانشکده فني و به عزاي شهدي آن در اعتصاب عميقي فرورفت. بعد از ظهر آن روز دانشجويان با كراوات سياه از دانشکده حرکت كردند و با سكوت غم‌آلود و ماتم زده رهسپار خيابان‌هاي مركزي شهر شدند و مخصوصاً در خيابان‌هاي لاله‌زار و استانبول انبوه دانشجويان عزادار نظر هر رهگذري را جلب و او را متوجه اين جنايت عظيم مي‌كرد. بيشتر دانشکده‌هاي شهرستان‌ها نيز براي پشتيباني از دانشگاه تهران اعتصاب كردند. تعداد زيادي از سازمان‌هاي دانشجويي خارج از كشور نيز به عمل وحشيانه و خصمانه دولت به شدت اعتراض كردند. در مقابل سيل اعتراض، جنایتکاران شروع به سفسطه كردند و در مقابل خبرنگاران گفتند كه دانشجويان براي گرفتن تفنگ سربازان حمله كردند و سربازان نيز اجباراً تيرهايي به هوا شليك كردند و تصادفاً سه نفر كشته شدند.

يكي از مجلات، با آنكه سانسور شديدي وجود داشت و كسي جرات نمي‌كرد عليه دستگاه كلمه‌اي بنويسد به مسخره نوشته بود كه «اگر تيرها هوايي شليك شده، پس بنا بر اين دانشجويان پر در آورده به هوا پرواز کرده و خود را به گلوله زده اند.» به عبارت ديگر گلوله‌ها به دانشجويان نخورده بلكه دانشجويان به هوا پرواز کرده‌اند و خود را به گلوله‌ها زده‌اند.

*قربانيان نيکسون

روز بعد نيکسون به ايران آمد و در همان دانشگاه، در همان دانشگاهي كه هنوز به خون دانشجويان بي‌گناه رنگين بود، دكتراري افتخاري حقوق دريافت داشت و از سکون و سکوت گورستان خاموشان ابراز مسرت كرد و به دولت کودتا وعده مساعدت و كمك داد و به رييس جمهور آمريكا پيغام برد كه آسوده بخوابد چون او كه نوشته بود؛ "... گو اين كه مخاطراتي كه متوجه ايران بود، تخفيف يافته است. معذالك ابرهائي كه ايران را تهديد مي‌كرد، به كلي متلاشي و پراكنده نشده است. و مملكت نسبتاً امن و امان است!

صبح ورود نيکسون يكي از روزنامه‌ها در سرمقاله خود تحت عنوان «سه قطره خون» نامه سرگشاده‌اي به نيکسون نوشت كه فوراً توقيف شد. ولي دانشجويان سحرخيزي كه خواب و خوراك نداشتند و استراحت در قبل مرگ دوستانشان ميسر نبود، زودتر از پليس روزنامه را خواندند. در اين نامه سرگشاده ابتدا به سنت قديم ما ايراني‌ها اشاره شده بود كه «هرگاه دوستي از سفر مي‌آيد يا كسي از زيارت باز مي‌گردد و يا شخصيتي بزرگ وارد مي‌شود، ما ايرانيان به فراخور حال در قدم او گاو يا گوسفندي قرباني مي‌كنيم.» آنگاه خطاب به نيکسون گفته شده بود: «آقاي نيکسون وجود شما آنقدر گرامي و عزيز بود كه در قدوم شما سه نفر از بهترين جوانان اين كشور يعني دانشجويان دانشگاه را قرباني كردند.»

منبع: فارس نيوز